بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 23 آبان 1395.

بحث سر قاعده قبح عقاب بلا بیان بود. مرحوم آقای صدر فرموده بودند که ما به وجدان خودمان درک می کنیم که قاعده قبح عقاب بلا بیان وجود ندارد. بله در مورد موالی عادی، موالی عرفی، این قبح عقاب بلا بیان مطرح هست ولی هیچ ملازمه ای بین موالی عادی و مولای حقیقی وجود ندارد. خب اینجا به تناسب به نظرم رسید که مناسب است همین جاها کلام مرحوم آقای داماد را مطرح کنیم. مرحوم آقای داماد یک تفاوتی با کلام مرحوم آقای صدر دارند. مرحوم آقای صدر، مسلک حق الطاعه را به دلیل وجدان، بدون هیچگونه منبّه؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

وجدانی ذکر می کنند. آقای داماد سعی می کنند که یک استدلالی هم برای این مطلب الائه دهند. حالا اینکه استدلال درست است یا نادرست است را بررسی می کنیم. ولی تلاش ایشان این هست که یک استدلالی برای این مطلب ذکر کنند. حالا ما این استدلال را از سنخ دلیل تلقی کنیم یا منبّه وجدان، علی أی تقدیر نکته ای هست که باعث می شود که انسان بتواند در مورد این مطلب بررسی کند ولی کلام آقای صدر را خیلی نمی شود بررسی کرد. ایشان یک ادعایی کردند و ممکن است در مقابلش افراد قائل به قبح عقاب بلا بیان بگویند که وجدان ما بر خلافش است. این است که کلام آقای صدر را نمی شود ادامه داد. با آن سبکی که ایشان بحث را مطرح فرمودند. البته یک امتیاز مهم در کلام اقای صدر وجود دارد که در کلام آقای داماد به این امتیاز توجه نشده است تفکیک بین مولویت حقیقیه و مولویت عرفیه و یک سری تعبیراتی که در کلام آقای داماد هست روشن نیست که این ادعاهایی که ایشان می فرمایند، در جمیع مولویات می خواهند مطرح کنند یا در خصوص مولویت حقیقیه. حالا ما کلام آقای داماد را با این تقریب که مرادشان از کلمه مولا که در این استدلالات به کار می برند، مراد مولای حقیقی است، با این استدلال بحث را دنبال می کنیم و بعد در موردش صحبت می کنیم.

آقای داماد ابتدا یک سری تشقیق شقوق می کنند. صور مختلف مسئله را ارائه می دهند که خیلی تشقیق شقوق های خوبی است و لازم هم هست. ایشان می فرمایند که در جایی که انسان شک در، حالا من یک مقداری نحوه تشقیق شقوق را، همان تشقیق شقوق را متفاوت عرض می کنم، یک موقعی ما شک داریم در اصل صدور تکلیف. یک موقعی در اصل صدور تکلیف شک نداریم در مصداقیت یک شیئی برای تکلیف شک داریم. یعنی یک موقعی شبهه، شبهه حکمیه است و یک موقعی شبهه، شبهه موضوعیه است. در شبهه حکمیه یک موقعی یقین داریم که مولا اینجا مانعی از بیان حکم برایش وجود دارد. حالا یا مانع عقلی، مثل خوف و نحوه خوف، مانع عرفی مثل اینکه طلب کردن از عبد را منافی شئون خودش می داند و احساس می کند که باعث سبک شدنش است و امثال اینها. علی ای تقدیر، مانعی از بیان حکم و اعلام حکم وجود دارد. این یک جور. یک موقعی که یقین داریم که مانع وجود دارد.

قسم دیگر اینکه شک داریم که آیا همچین مانعی وجود دارد یا ندارد. این هم دو جور. یک جور سومی که نه، مولا حکم را ممکن است بیان کرده باشد و به ما نرسیده باشد. شک در حکم ما ناشی از یقین به عدم اعلام مولا یا شکّ در اعلام مولا و عدم اعلام مولا نیست. می دانیم که اگر حکمی باشد مولا اعلام کرده است ولی شک داریم که یک همچین حکمی اعلام کرده است یا نکرده است. به جهت اختفاء بر چیزها. به طوری که خفاء حکم، مستند به مولا نیست. به مولا استناد ندارد. عوارض خارجی هست که به مولویت مولا ارتباطی ندارد. این هم این قسم. آقای داماد در تمام این اقسام می گویند که عقل انسان به احتیاط حکم می کند. به چه بیان؟ می گویند خود انسان در موارد محتمل المطلوبیه، اقدام می کند در جایی که نسبت به اغراض شخصی اش باشد. در موارد محتمل المطلوبیه اقدام می کند و در موارد محتمل المبغوضیه ترک می کند. از آن جایی که بنده باید فانی در مولا باشد و اغراض مولا را اغراض شخصی خودش بداند و خودش را به منزله اعضاء و جوارح مولا بداند، در نتیجه اینها اقتضا می کند که اغراض مولا، حالا من این را عرض می کنم به این تعبیر نیست، اغراض مولا را اولی بداند از اغراض شخصی خودش. کمتر نداند. وقتی در اغراض شخصی خودش نسبت به محتمل المطلوبیه، احتیاط می کند، نسبت به محتمل المبغوضیه احتیاط در ترک دارد، نمی شود در مورد اوامر شارع مقدس احتیاط بی اعتنا باشد و اعتنا نکند. ولی یک مشکلی اینجا وجود دارد که این است که اگر قرار باشد به این مقدار وسیع احتیاط صورت گیرد به اختلال نظام منجر می شود. بناء معیشت زندگی مردم مختل شده و خود همین باعث می شود که عقلا بنائی داشته باشند بر اینکه در مواردی که مانعی از اعلام نباشد، مانع عقلی و عرفی از اعلام نباشد و همچنین مانعی از وصول آن تکلیف به مکلف نباشد، آنجا احتیاط لازم ندارد. به طوری که اگر عبد احتیاط نکرد می تواند بر مولا احتجاج کند که اگر بر شما واجب بود، اگر بر شما لازم می دانستید چرا احراز نکردید چرا اعلام نکردید. این احتجاج احتجاجی نیست که عقلا مصحح داشته باشد. ولی عقلا اجازه چنین احتجاجی را می دهند و این بناء عقلا با عدم ردع شارع امضا شده است. پس بنابراین ایشان کأنه به نحو عام حکم عقل را به لزوم احتیاط در همه صور می بیند. ولی در جاهایی که مانعی از اعلام نبوده است، یک سیره عقلایی را قائل هست که اینجا دیگر احتیاط را لازم نمی دانند. خب این فرمایش مرحوم آقای صدر.

یک نکته کوچکی در تکمیل فرمایش آقای صدر عرض کنم. اینکه در لحن کلام آقای صدر اشاره شده است که مولا برای عبد باید به منزله، یعنی اغراض مولا اغراض عبد باشد یا به تعبیری که ما کردیم که این عبد نباید نسبت به اغراض مولا، کمتر از اغراض خود اهمیت قائل شود بلکه اغراض او را بر اغراض خود مقدم بدارد، به این مضمون در چند آیه از قرآن اشاره شده است و به نظر می رسد که این آیات قرآنی صرفا یک حکم تعبدی را بیان نمی کنند بلکه اینها اشاره به یک حکم عقلی است و ارشاد به حکم عقل است. آیات قرآن بعضی هایش در مورد مولویت خدا است بعضی هایشان در مورد مولویت پیغمبر و بعضی هایشان در مورد مولویت خدا و پیغمبر است. که

رَبُّكَ يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ يَخْتٰارُ مٰا كٰانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

در جایی که خدا یک چیز را اختیار کرد، افراد دیگر حق اختیار ندارند.

فَلٰا وَ رَبِّكَ لٰا يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يُحَكِّمُوكَ فِيمٰا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لٰا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً

که البته این آیه یک نکته ای را مطرح کرده است که آن یک مقداری تعبدی است. آن این است که حتی در دلتان هم نباید شما احساس سختی کنید. یعنی باید لازمه ایمان این است که شخص نسبت به پیغمبر، این مقدار علاقه و اعتماد داشته باشد که آن دستوراتی که پیغمبر می دهد را حتی در دلش هم،

سؤال:

پاسخ: قضاوت های شخصیه است عمدتا. فرض کنید در یک جایی وقتی یک قضاوتی پیغمبر می کند، در دعواهایی که بین شما هست، شما آن چیزی که پیغمبر حکم می کند و خواسته پیغمبر هست باید تسلیم محض باشید. حتی تسلیم قلبی وجود داشته باشد. این دومین در مورد پیغمبر

النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

و از خودشان به خودشان اولویت دارند که این به خصوص این، آن قبلی نساء آیه 65 بود و این یکی احزاب آیه 6 هست. یکی هم هست که ترکیب این دو تا در هر دو اشاره هست که احزاب آیه 36 است.

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

اینها لحن کلام آقای لاریجانی در ضمن صحبتشان یک همچین چیزی است که چه کسی گفته است که حق مولا برتر از حق بنده است. همچین چیزی عقل انسان حکم نمی کند که حق مولا از حق بنده بیشتر است. این یک حکم روشن عقلی است که آن جایی که خواست مولا هست، آن خواست مقدم است. اصلا اینکه انسان لازم می داند عقل انسان که دستورات مولا را اطاعت کند، در جایی که خودش هم بر خلاف میل و تمایلش هست، به خاطر همین هست که در قبال مولا، برای خودش حق قائل نیست اصلا. و البته آقای لاریجانی، یک زاویه دید دیگری در این بحث دارند ولی ممکن است از کلامشان یک همچین برداشتی شود که ایشان کأنه این چیزها را نخواهند و بگویند که عقل انسان همچین حکمی نمی کند. کأنه این روشن است که عقل انسان آن چیزی که محبوب مولا است و آن خواسته مولا را، می گوید عبد باید بر خواسته خود مقدم دارد و این یک چیز روشن است. البته عرض کردم که کلام اقای داماد یک ابهامی دارد که آیا این را در همه این موالی می خواهد تطبیق کند، این تطبیقش در همه موالی درست نیست. بله در مورد مولا حقیقی یعنی خداوند سبحان و پیغمبر که مولویتش ناشی از مولای حقیقی است و مولویت مجعوله من قبل مولای حقیقی در موردش وجود دارد در مورد این دو تا این مطلب واضح است و محط کلام ما هم همین است. یعنی عقلا، این مطلب را درک می کنند که عقلا، این بحث سیره عقلا نیست. یعنی افراد به عقلانیت خودشان درک می کنند که خداوند یک حقی دارد که این حق، سبب می شود که انسان، خواسته های مولا را مقدم بر خواسته های خودش ببیند. این اصل استدلال.

سؤال: ببخشید وجه اینکه این را مقدم می بیند چیست؟

پاسخ: عبد او می داند دیگر.

حالا نکته اینکه برای خدا مولویت قائل هست، آیا به ملاک شکر منعم است یا به ملاک مالکیت و خالقیت خدا است، آن خیلی در این بحث مهم نیست. به هر ملاکی از ملاکات باشد به هر حال عقل انسان برای خدا مولویت قائل هست

سؤال: یعنی وجوب این قضیه؟

پاسخ: بله دیگر واجب می بیند.

در کلام مرحوم آقای داماد در واقع دو مقدمه به کار رفته است. ما این دو مقدمه را بررسی کنیم ببینیم تا چه حد با این مقدمات می تواند موافقت کند. یکی اینکه انسان در اغراض شخصیه، در محتمل المطلوبیه، احتیاط به فعل می کند و در محتمل المبغوضیه، احتیاط به ترک می کند. این یک.

دوم، بین احتیاط کردن در اغراض شخصی و احتیاط کردن در اغراض مولا حقیقی ملازمه وجود دارد. در مورد مقدمه اول، به نظر می رسد که این مقدمه همیشه تام نیست. توضیح و ذلک اینکه، اینکه انسان به یک کاری اقدام می کند، در هر کاری، برای رسیدن به یک هدف، در صورتی انسان به آن کار اقدام می کند که بین آن چیزی که گیرش می آید و چیزی که از دست می دهد، موازنه برقرار می کند، باید آن چیزی که نصیب انسان می شود از آن چیزی که از دست می دهد بالاتر باشد. به تعبیر دیگر، مطلوب انسان باید در حدی از اهمیت باشد که هزیه رسیدن به آن مطلوب را خنثی کند. همیشه انسان کارهایی که دارد یک هزینه ای باید پرداخت کند، آن هزینه گاهی اوقات بیشتر است. من یادم هست که ده ساله بودم با آقا سید محمد رفته بودیم اطراف همدان، رفتیم یک رودخانه ای بود، در رودخانه دست که می کردی زیر آب و می آوردی بالا، دانه های طلا روی دست شما قرار می گرفت. همین جور ذره های ریز طلا وجود داشت. از بعضی ها پرسیدم که باوجود اینکه این طور هست چرا نمی روند این طلا را استخراج کنند. گفت اینها رگه هایی از طلا در کوه و جود دارد ولی استخراج طلا هزینه اش، بیش از طلایی هست که از آن گیر می آید. در نتیجه کسی اقدام به این نمی کند که، ما در واقع مثلا نفت را که می خواهند بفروشند، می گویند باید هزینه استخراج نفت از قیمت نفت کمتر باشد. بنابراین اگر هزینه اش، گاهی می گویند هزینه استخراج هر بشکه نفت 25 دلار است. بنابراین اگر قیمت نفت از 25 دلار کمتر باشد اصلا صرف ندارد استخراج کردن. این است که گاهی اوقات، این زیاد شدن یعنی گاهی اوقات اینکه ممکن است یک جای جدیدی ایجاد شود که هزینه راحت تری داشته باشد و صرف داشته باشد استخراج کردن یا از آن طرف بالا رفتن قیمت و اینها اثر گذار است که انسان بداند سرمایه گذاری کند یا نکند. اصل اینکه انسان در چه صورت دنبال تأمین اغراض خود می رود این است. حالا اغراض اگر قطعی باشد، و هزینه اش هم قطعی باشد، خب راحت است. بین اینها موازنه برقرار می کند و اینکه آیا اقدام کند یا نکند را تصمیم بگیرد. اما جایی که غرض احتمالی است. غرض احتمالی در واقع خود احتمال باعث می شود که، ممکن است اگر غرض قطعی باشد این هزینه بصرفد. فرض کنید که یک چیزی که صد در صد انسان به یک مطلب می رسد، ممکن است آن هزینه ای که برای رسیدن به او هست، در مقابل رسیدن صد در صد، مستهلک حساب شود ولی وقتی احتمال رسیدن به آن هدف صد در صد نیست، احتمال کمتر هست، حاصل ضرب احتمال محتمل را باید در نظر گرفت. و در نتیجه ممکن است که یک چیزی، اگر قطعی باشد، قطعی المطلوبیه باشد، آدم اقدام کند ولی محتمل المطلوبیه را اقدام نکند. نه از این جهت که مطلوبش مطلوب نیست. از جهت اینکه ممکن است که آن مطلوبیت احتمالی شد و نحوه رسیدنش احتمالی شد، دیگر صرف ندارد با آن هزینه ای که باید پرداخت کند،

سؤال: هزینه بدنی

پاسخ: حالا هر جور هزینه ای. حالا نحوه هزینه اش را کار نداریم.

در نتیجه اینکه انسان در یک جایی که مطلوبیتش برای انسان قطعی است، معنای اینکه مطلوبیتش قطعی است، یعنی اگر قطع داشتم به این مطلوبیت، اقدام می کنم. این یعنی این مطلوب من اهمیتش در ظرف قطع، از هزینه ای که برای رسیدن به آن هدف هست بالاتر هست. ولی ملازمه با این ندارد که با مطلوب، جایی که محتمل المطلوبیه باشد هم هزینه اش بالاتر باشد. حالا فرض کنید مواردی که حتی من یقین دارم که این مطلوب وجود دارد ولی یقین به نحو اجمالی باشد. حالا این را روشن تر مثال بزنم بحث علم اجمالی را. یک موقعی شما یقین دارید که یک طلایی در این نقطه هست. خب می کنید، حالا حساب می کنید که کندن اینجا چه مقدار هزینه دارد و طلایی که به دست می آورید چقدر است، حساب می کنید که ایا این طلا می صرفد برای اینکه این هزینه را متحمل شوم یا خیر. حالا اگر این مقدار طلا در دو جا بود. باید دو جا را بکنید و هزینه اش دو برابر است. اگر سه جا بود سه جا را بکنید. هزینه اش سه برابر است. در نتیجه اینجا قطع اصلا به وجود ملاک وجود دارد. جایی که قطع به وجود ملاک دارد، وقتی علم اجمالی شد اطراف در کنار آمد، هر چه اطراف بیشتر باشد هزینه رسیدن به مطلوب بالاتر می رود. رو همین جهت ممکن است جایی که علم تفصیلی داشته باشد، انسان اقدام کند ولی جایی که علم اجمالی داشته باشد اقدام نکند چون هزینه اش بالا می رود. در محتمل هم همین جور است. محتمل که روشن تر هم هست. آن اصلا این جا یقین دارد که میرسد و آنجا یقین هم ندارد و احتمال دارد که می رسد و امثال اینها. در نتیجه، اینکه عقلا در محتمل المطلوبیه احتیاط می کنند این جور نیست. عقلا در صورتی در محتمل المطلوبیه اقدام می کنند که حاصل ضرب آن محتمل و احتمال، از هزینه احتمالی و هر دو، در مورد هزینه اش هم ممکن است قطعی باشد و ممکن است احتمالی باشد. از برایند هزینه قطعی و احتمالی بچربد. در نتیجه الزام، این جور نیست که هر چیزی که در فرض علم تفصیلی، آن مطلوب را انسان برای رسیدنش تلاش کند، بر فرض علم اجمالی یا بر فرض شک بدوی هم تلاش کند. این که ایشان گفته است که در محتمل المطلوبیه هم انسان اقدام می کند این جور نیست.

سؤال: این اصطلاح مطلوبی که شما فرمودید قطعی، دیگر هم دارد یا...

پاسخ: هر سه در کلام آقایان. آقای صدر هم به نظرم در همین جا دارد. اینها در کلمات آقای صدر هم، حالا این تحلیل ها و این جور چیزها شاید، آن هم هست اینها چیزهای واضحی است حالا در این بحث اینکه انسان بین اینکه چقدر هزینه باید صرف کند و اینها در کلمات آقای صدر و اینها هست و مطلب واضحی است.

سؤال: محتمل المطلوبیه صرف نیست..

پاسخ: بحث عقاب را کنار بگذارید. عقاب تابع تنجیز و اینها هست. خود مصلحت را در نظر بگیرید. ما در واقع یک مصلحتی که اگر قطعی باشد، مصلحت الزامی است، اگر احتمالی باشد ممکن است آن مصلحت الزامی نباشد. بحث این است. آن چیزی که مصلحتش قطعی است...

سؤال:

پاسخ: اغراض شخصیه، اصلا الزامی یعنی همین. حتی بعضی از چیزها هم، اصلا تفاوت مصلحت الزامی با مصلحت غیر الزامی، یک مقداری صرفا در مصلحت نیست. در هزینه ای که بر یک شیء انسان می برد و امثال اینها است. حالا یک بحث هایی هست که من وارد این نمی خواهم بشوم که آیا اساسا در افق نفس انسان، عقل انسان یک چیز را واجب یا مستحب دارد، حد واجب کجا هست، حد مستحب کجا هست. یک بحثی را آقای حائری در بعضی از جاها متعرض شده اند که اصلا مشخصه واجب چیست. یعنی امتیاز واجب از مستحب چه حدی از مصلحت وجوب پیدا می شود. یعنی اصل ممیز واجب از مستحب چیست اتفاقا بحث مهمی هم هست و من نمی خواهم وارد آن ریزه کاری ها و بحث ها شوم. ولی علی أی تقدیر غرض من این است که چیزی که در ظرف وجوب، عقل انسان به انسان حکم می کند در اغراض شخصیه که برو به طرفش و انسان را تحریک می کند به طرف او، حالا یا ادراک لزوم می کند یا تحریک لزوم می کند، در ظرف احتیاط الزاما این ادراک لازم بودن یا تحریک به طرف عمل وجود ندارد. این یک مقدمه. این در مورد مقدمه اول که هر چیزی که انسان

سؤال: در بحث محتمل المبغوضیه هم عین همین است؟

پاسخ: عین همین است. ممکن است یک شیئی، من فرض کنید اگر در این اتاق را ببندم سرما می خورم. جایی که قطع دارم سرما می خورم خب اینجا خانه در می زنند، ولی جایی که احتمال هست و احتمال ضعیفی وجود دارد که اینجا زلزله بیاید، خب من نمی آیم خانه ام را ضد زلزله بسازم. چون هزینه ای که برای ساخت ضد زلزله، این خانه مقاوم در مقابل زلزله هست، این هزیه انقدر هزینه زیادی است که انسان حاضر نمی شود که آن هزینه را متحمل شود به احتمال اینکه شاید یک زمانی زلزله بیاید. البته نمی خواهم وارد این بحث ها شوم که خیلی وقت ها جنبه های نفسی انسان اثر گذار است. یعنی یک موقعی هست که چقدر فرض کنید که در مقابل ایکس، یک موقعی یک نفر انقدر وسوسه برایش ایجاد می شود که به هیچ وجه حاضر نمی شود که سلمانی رود که یک موقعی شاید تیغ های اینها آلوده شود دیده ام افرادی که خیلی خیلی نسبت به این مسائل حساس هستند. و این چیزی هست که بعضی افراد به هیچ وجه حاضر نیست که چون، نه اینکه افراد دیگر این احتمال را نمی دهند، ولی به دلیل اینکه تنبلی شان می شود. این هم نکته ای هست که بعد ادامه اش را می گویم

سؤال: حاج آقا شاید این جور باشد که نوعا افراد نسبت به، مبغوض نسبت به ضرر و اینها بیشتر اقدام می کنند تا نفع

پاسخ: نه فرقی ندارد. بحث اهمیتش است. اصلا اهمیت اگر اهمیتشان یکسان باشد هیچ فرقی ندارد.

آقای حائری اصلا مصلحت ملزمه را می گوید الزام از مفسده در ترک انتزاع می شود. بیان ایشان این هست و امثال اینها. آنها یک زاویه دید دیگر است که نمی خواهم وارد بحث هایش شوم. خیلی در این بحث ما دخالت کلیدی ندارد.

خب این یک مرحله. یک مکملی این بحث دارد که بعد عرض می کنم. نکته دیگری که اینجا وجود دارد این است که آیا اگر من در اغراض شخصیه هم احتیاط کنم لازمه اش این است که در اغراض مولا هم احتیاط کنم؟ پاسخ مطلب این است که یک همچین ملازمه ای وجود ندارد. توضیح و ذلک اینکه، اساسا شارع مقدس وقتی که یک امری را لازم می کند، برای لزوم اولا باید در آن شیئی که مورد نظر ما هست، مصلحت ملزمه باشد. ثانیا نفس الزام نباید مفسده داشته باشد. گاهی اوقات مصلحت، مصلحت لزومی است. ولی نفس الزام مفسده ای دارد که این مفسده می چربد بر مصلحت واقع به خاطر همین لازم نمی شود. این را اجازه دهید من توضیح دهم. اصل این وابسته به این است که گاهی اوقات، یک تعبیری در کلمات آقایان هست که مصلحت در جعل. مرحوم آقای نائینی این اشکال را مطرح کرده اند که مصلحت در جعل اگر قرار باشد در جعل مصلحت باشد، خب مجرد اینکه جعل حاصل شد، مصلحت استیفا شده است. بنابراین دیگر لزوم امتثال به دنبال نمی آورد. پاسخ مطلب این است که ما مصلحت در جعل که می خواهیم بگوییم، مصلحت در یا مفسده در جعل که مطرح هست، مثلا مفسده در جعل ملزم بودن عبد مهم است. اینکه عبد یک الزامی بر دوشش وجود داشته باشد، این خودش مفسده گاهی اوقات دارد. ببینید حاج آقا این بحث را خیلی وقت ها مثال می زدند، می فرمودند که آدم هایی که وسواس هستند، گاهی اوقات در نماز واجب، آن وجوب فشاری برایش ایجاد می کند که نمی تواند تکبیره الاکرام نمازش را بگوید. همین آقا در نماز مستحب راحت می گوید. نماز صبح واجب با نماز دو رکعتی مستحب از جهت کیفیت عمل که فرقی ندارد. چرا در نماز واجب نمی تواند الله اکبر بگوید ولی در نماز مستحب می تواند؟ نفس این الزامی که از ناحیه شارع بر دوشش احساس می کند یک سنگینی ای دارد که خود این سنگینی باعث می شود که طرف به وسوسه بیفتد. ببینید غسل واجب. کسانی که وسواس هستند این را دقیق درک می کنند. غسل واجب با غسل مستحب فرق دارد. طرف راحت غسل مستحب را انجام می دهد و یقین می کند ولی غسل واجب گیر دارد. آن حالت توسوسی که در او ایجاد می شود، این چیست؟ به خاطر اینکه نفس وجوب، نفس خوف عقاب، نفس خوف مخالفت امر شارع، امر قطعی و الزامی شارع، یک فشار روانی بر مکلف ایجاد می کند که این فشار روانی مانع انجام عمل می شود. یک بنده خدایی از منبری های بسیار خوب و معروف، یک موقعی پرسیدم گفتم دیگه اصلا وضعیت زندگی اش مختل شده است. گفتند این وسواس عجیب و قریب است و گاهی 48 ساعت در حمام می ماند. اصلا نمی تواند بیرون بیاید. اصلا از زندگی افتاده است. حالا اینها جنبه های افراطی قضیه است. ولی جنبه های کمترش خیلی جاها وجود دارد.

لولا أن أشقّ على أمّتي، لأمرتهم بالسواك

یک مقدارش این است که مشقت وجوب، این خودش گاهی اوقات باعث می شود که شارع مقدس الزام نکند. یعنی مفسده در الزام هست. و اینکه مفسده در الزام وجود دارد باعث می شود که شارع این شیء را واجب نکند. خب حالا وقت گذشته است من این را فردا توضیح می دهم که همین امر، یعنی اینکه گاهی اوقات مصلحت در جعل هست، نه این باعث می شود که نشود حکم چیزهای شخصی را با شارع مقدس مقایسه کرد. در چیزهای شخصی این به آن معنا وجود ندارد شارع وجود دارد. انشاءالله ادامه بحث را فردا توضیح میدهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد